جلسه 330

سه شنبه 01/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

اشکال هفتم: گفته می شود اگر ما بگوئیم مسافر جاهل به وجوب قصر یک امر ابتدائی دارد به صلاة قصر، و یک امر ترتبی دارد به صلاة تمام علی تقدیر ترک القصر الصحیح. حالا اگر این مکلف ترک الصلاة رأسا الی أن خرج الوقت، باید ملتزم بشوید که دو فریضه از او فوت شده است، وبعد از خروج وقت هم باید قضاء کند نماز قصر را و هم قضاء کند نماز تمام را. چون فات منه فریضتان، ومن فاتته فریضة فلیقضها.

اقول: این اشکال درست نیست. ما عرض کرده ایم که ظاهر ادله قضاء که می گوید موضوعش فوت الفریضه است، این فریضه عنوان مشیر است به همان ذوات فرائض که فی کل یوم و لیلة پنج نماز بر مکلفین فرض شده است. نماز صبح فریضة الفجر است، نماز ظهر و عصر فریضتا الظهر هستند، نماز مغرب و عشاء هم فریضتا المغرب هستند. من فاتته فریضة فلیقضها یعنی من فاته صلاة الصبح فیقضها، من فاته صلاة الظهر فلیقضها، من فاته صلاة العصر فلیقضها. منتهی صحبت این است که آیا این آقایی که در سفر نمازش قضاء شد، حالا چه جور قضاء کند؟ روایات می گوید نگاه کند آخر وقت در سفر بود یا در حضر. در صحیحه زراره فرموده است: «رجل فاتته صلاة من صلاة السفر فذکرها فی الحضر؟ قال یقضی ما فاته کما فاته». خب این آقایی که مسافر بود ولو جاهل بود به وجوب قصر، فاتته صلاة الظهر فی السفر. صحیحه زراره هم می گوید یقضی ما فاته کما فاته. هیچ مشکلی پیش نیامد.

ما دلیل نداریم که حالا که امر ترتبی به نماز تمام تصویر کردیم و او را هم مسافر نخواند او هم وجوب قضاء دارد. به چه دلیل؟

سؤال: طبق یقضی ما فاته کما فاته، این آقا آخرین لحظه آنچه بر او واجب بود به نحو امر ترتبی بود، پس یقضی آن تمامی را که از او فوت شده است.

جواب: این روایت کیفیت قضاء را می گوید. می گوید اگر نماز در سفر از شما فوت شد او را قصرا قضاء کن. و لذا کسانی که در اماکن تخییر (مثل مکه و مدینه و یا مسجد کوفه و یا عند قبر الحسین علیه السلام که طبق نظر مشهور مسافر مخیر است بین القصر و التمام) نمازشان قضاء می شود، یک آقایی گفت از من پرسیدند که ما در مسجد النبی بودیم فراموش کردیم نماز را بخوانیم الی أن خرج الوقت، حال چطور قضاء کنیم. آیا شما می فرمائید که چون مخیر بود بین قصر و تمام پس در قضاء هم مخیر است؟ نخیر، قطعا اینطور نیست. قضائش باید قصرا باشد حتی اگر در مسجد النبی بخواهی قضاء کنی، فضلا از اینکه بخواهی در ایران قضاء کن. چون رجل فاتته صلاة من صلاة السفر فذکرها فی الحضر، قال یقضی ما فاته کما فاته. معیار این نیست که چه چیزی بر شما واجب بود. معیار این است که شما در سفر شرعی بود نماز از شما فوت شد.

سؤال: کما فاته یعنی چی؟

جواب: یعنی إن فاتک فی السفر فاقضه قصرا. ولذا آقایان هم می گویند مثلا تخییر در اماکن اربعه اینها از خصوصیات اداء صلاة است. در اداء صلاة مکلف طبق نظر مشهور مخیر است بین القصر و التمام. اینها از خصوصیات اداء صلاة است. والا این آقا اگر نماز از او اداء شد فاته صلاة فی السفر. فاته صلاة فی السفر فیقضیها قصرا.

مقصود این است که ما دلیل نداریم که اگر مسافر امر ترتبی داشت به تمام، باید آن نماز تمام را هم بعدا قضاء بکند. همچنین چیزی نیست. من فاتته فریضة فلیقضها عرفا مشیر است به این نمازهای خمسه یومیه که اگر اینها فوت شد قضاء کن. وچه بسا در حال فوت اصلا وجوب فعلی نداشت. مثل نائم. ولذا در روایت می گوید من نام عن الصلاة، امام می فرماید: یقضی ما فاتته من الفریضة. اگر بگوئید آقا! این نائم است ورفع القلم عن النائم می گوید نائم اصلا تکلیف فعلی ندارد پس چه جور می فرمایید یقضی ما فاته من الفریضة؟ در جواب گفته می شود این فریضه عنوان مشیر است به فرائض یومیه. والا فرض فعلی که در حق نائم نیست. یعنی یقضی صلاة الظهر الذی فاتته. حال چطور قضاء کند؟ ببیند اگر در سفر فوت شده است قصرا قضاء کند. و ما هیچ مشکلی نداریم.

سؤال وجواب: قضاء فرقی نمی کند چه به امر اول باشد و چه به امر جدید باشد. آن چیزی که امر دارد قضاء ذات الفریضة است یعنی قضاء صلاة الظهر. این قضاء دارد، کیفیت قضاء هم این است که ببینید آخر وقت در سفر بودید یا در حضر بودید. ... به امر اول هم باشد، امر اول کیفیت قضاء را که نمی گوید. حالا اگر یک کسی در داخل وقت آب نداشت، فاته الفریضة چون آب نداشت خاک داشت اصلا نماز نخواند ، گفت من نماز با تیمم تحویل خدا نمی دهم، در داخل وقت امر داشت به نماز با تیمم، آیا شما می گوئید حالا هم نماز را با تیمم قضاء کند؟!. یا آقا در داخل وقت پایش شکسته بود باید خوابیده نماز می خواند. نخواند، ولی حالا ورزشکار است می گیرد می خوابد نمازهای قضائش را می خواند. می گویند چرا خوابیده نماز می خوانی؟ می گوید إقض ما فات کما فات، در تخت بیمارستان از من فریضه فوت شد. این را که هیچ کس توهم نمی کند. حالا چه قضاء به امر اول باشد وچه به امر جدید. اصل وجوب قضاء یک مطلب است، کیفیت قضاء مطلب دیگری است. وجوب قضاء که هست، منتهی وجوب قضاء به این بود که در داخل وقت به این می گفتند صل قصرا (خطاب اولی این بود دیگر)، شما می گوئید از این استفاده می شود که اگر در خارج وقت هم دیدی نمازش فوت شده باز امر داری به صلاة. کیفیت قضاء را دلیل های دیگر تعیین کرده اند. گفته اند آخر وقت اگر در سفر بودید و نماز از شما فوت شد، باید قضاء بکنید قصرا، و اگر در حضر بودید و از شما نماز فوت شد، قضاء کنید تماما. خب این آقا در بحث ما می بیند در سفر بوده است. ولو جاهل بود به وجوب قصر اما فاته صلاة من صلاة السفر فذکرها فی الحضر قال یقضی ما فاته کما فاته.

پس این ایراد سابع هم تمام نیست.

فتحصل مما ذکرناه که امر ترتبی به صلاة تمام فی موضع القصر هیچ محذوری ندارد. ولکن متعین نیست. جناب کاشف الغطاء ! اصرار نکنید که تنها راه برای تصحیح اتمام فی موضع القصر یا جهر فی موضع الاخفات أو بالعکس التزام به امر ترتبی است. بلکه راه های دیگری هست که ما اجمالا به آنها اشاره می کنیم:

راه اول: راهی است که مرحوم آقای صدر در بحوث 4/104 مطرح می کند، می گوید ما ملتزم می شویم که در وجوب قصر علم به وجوب قصر اخذ شده است. من علم بوجوب القصر یجب علیه القصر. آن کسی که جاهل به وجوب قصر است، او نه لا یجب علیه القصر. بلکه یجب علیه الجامع بین القصر والتمام. آقای مسافر! اگر عالمی به وجوب قصر، یجب علیک القصر، و اگر جاهلی به وجوب قصر، یجب علیک الجامع بین القصر والتمام.

بعد آقای صدر می گوید به ما اشکال نکنید که اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه محالٌ. معنا ندارد بگویند اگر علم به وجوب قصر داشتی بر تو واجب است قصر. این مستلزم دور است. علم به وجوب قصر توقف دارد بر وجوب قصر. اگر بخواهد وجوب قصر هم توقف داشته باشد بر علم به وجوب قصر یلزم منه الدور.

آقای صدر می گوید اینها را که ما جواب دادیم ودر مدرسه ما اینها کهنه شده اند. اخذ علم به جعل در موضوع مجعول هیچ محذوری ندارد. مولا به عبدش می گوید: یجب الاتیان بالماء لمن علم بهذا الجعل. یا لمن علم بهذا الخطاب. این بیانیه مولا را تکثیر می کنند می زنند در و دیوار. مولا هم عربی نوشته است. آنهایی که سواد عربی دارند، می آیند نگاه می کنند می بینند نوشته: الاعلام الرسمی: قال المولی یجب الاتیان بالماء لمن علم بهذا الجعل یا بهذا الخطاب، (فرق نمی کند هر دو جورش می شود). تا این آقا نامه را خواند عربی هم بلد است معنایش را می فهمد علم به جعل پیدا می کند. علم به جعل توقف دارد بر جعل. جعل هم که از مولا صادر شده است. آن چیزی که بعد از علم به جعل وجود می آید مجعول است یعنی حکم فعلی است. تا من مکلف عالم شدم به این جعل، این خطاب شامل من می شود. شمول این خطاب نسبت به من اسمش هست مجعول و فعلی شدن حکم. تا من این اطلاعیه را نخوانده بودم این خطاب شامل من نمی شد، چون من عالم به جعل نبودم. ولی وقتی خواندم و معنایش را هم فهمیدم شدم عالم به جعل. علم به جعل توقف دارد بر جعل، ولی جعل توقف ندارد بر علم به جعل. مولا جعل می کند ولو تا روز قیامت یک نفر هم عالم به جعل نشود. مهم نیست. جعل می کند مولا ولو هنوز عالم به جعل ما در خارج نداریم. کما اینکه در جاهای دیگر هم همینطور است. مولا جعل می کند المستطیع یحج را با اینکه ما در خارج مستطیع نداریم. اینجا هم جعل می کند وجوب اتیان به ماء را علی العالم بهذا الجعل ولو هنوز عالم به این جعل نداریم. هر کسی این اطلاعیه را خواند معنایش را فهمید می شود موضوع عالم بهذا الجعل. تا شد موضوع عالم به جعل، حکم فعلی می شود و شاملش می شود. این محذوری ندارد.

سؤال وجواب: مراد از مجعول آن چیزی که قبول ندارد یعنی اینکه مجعول یک وجود حقیقی پیدا کند. یعنی وقتی که مولا می گوید المستطیع یحج و آن را جعل می کند، بعد از اینکه شما مستطیع بشوید در عالم تکوین یک حادثه ای رخ بدهد و مجعول وجود حقیقی پیدا کند، نه همچنین چیزی نیست. پس اینکه ایشان انکار می کند وجود مجعول را این است که می گوید مجعول وجود حقیقی ندارد که بعد از تحقق موضوع نفس مولا دپار تحول بشود. نه، مولا گفت المستطیع یحج و رفت خوابید. اصلا خبر هم ندارد که شما مستطیع شدید. در نفس مولا وقتی شما مستطیع می شوید هیچ حالتی پیش نمی آید. لا وجود حقیقیَّ للمجعول. که حرف درستی هم هست. اما مراد از مجعول در اینجا، یعنی شمول الخطاب لهذا المکلف بعد انطباق الموضوع علیه. این مراد از مجعول است.

سؤال وجواب: اصلا مجعول عملیه نیست.

سؤال: اگر عملیه نیست پس دست شارع نیست که در موضوعش چیز خاصی را اخذ کند؟

جواب: شما در جاهای دیگر چه می گوئید؟ مولا قانون را جعل کرد گفت المستطیع یحج. شما زحمت کشیدید کار کردید تلاش کردید به شما پنج میلیون پول دادند امروز شدید مستطیع. تا شدید مستطیع خطاب المستطیع یحج موضوعش در حق شما موجود شد. تا حالا مستطیع نبودید امروز شدید مستطیع. دیروز شما مشمول خطاب المستطیع یحج نبودید امروز شدید مشمول خطاب المستطیع یحج، این مطلب که قابل انکار نیست. در هر خطاب دیگری اینجور است، مثل اینکه می گوئیم المریض یرجع الی الطبیب. من تا دیروز مریض نبودم، امروز سرما خوردم شدم المریض، قانون المریض یرجع الی الطبیب امروز بر من منطبق شد. اینکه قابل انکار نیست. شما اینجور تعبیر کنید و مراد از مجعول یعنی همین: شمول الخطاب لهذا المکلف بعد انطباق الموضوع علیه. خب موضوع خطاب دست خود مولا است، مولا می تواند بگوید المستطیع یحج، می تواند بگوید المستطیع البالغ یحج. اینکه نمی شود بگوئیم دست مولا نیست. موضوع خطاب را مشخص کردن دست مولا است. خب مولا می آید می گوید المستطیع العالم بهذا الخطاب یحج. آقا یک نفر مستطیع است، ولی این المستطیع العالم بهذا الخطاب یحج را نشنیده. مثلا تازه مسلمان آفریقایی است، یک جوری به او فهمانده اند که مسلمان بشو و او هم شد. المستطیع العالم بهذا الخطاب یا المستطیع العالم بهذا الجعل یحج را که نشنیده است. ولذا مستطیع است و خیلی پولدار است اما قانون شامل او نمی شود، برای اینکه موضوع المستطیع نبود، المستطیع العالم بهذا الخطاب یا بهذا الجعل بود. اما اگر این آفریقایی که پولدار است بعد از چند سال آمد عربی یاد گرفت، بعد هم شما این آیه را مقابل او گذاشتید که یا ایها الذین آمنوا المستطیع العالم بهذا الجعل یحج. تا این را شنید، می گوید من شدم عالم به این جعل و خطاب دیگر. یعنی الان شدم مصداق این موضوع که در این خطاب موضوع قرار گرفته است. وقتی من شدم موضوع این خطاب، به تبع انطباق موضوع بر این مکلف حکم هم شامل او م شود دیگر. چون به تبع اینکه موضوع بر این مکلف منطبق شد حکم هم شامل او خواهد شد.

من یک مثالی بزنم از سورچرانی، یک آقایی اول خانه اش شبهای ماه رمضان سور می دهد اما از هر بحث طلبگی استفاده می کند. بر در منزلش نوشته است: تنها راضی هستم کسانی وارد منزل من بشوند که این نوشته مرا بدانند. این می شود علم به خطاب. یا تنها من راضی هستم کسانی وارد خانه من بشوند که این رضایت مرا بدانند.

اصلا دیگر بحث جعل و مجعول را پیش نکشیدم تا روشن بشود که این بحث ما هیچ تحت تأثیر لفظ جعل و مجعول نیست. اصلا بجایش گفتم تنها راضی ام کسانی وارد منزل من بشوند که این رضایت مرا بدانند.

شما سواد دارید می آیید رد می شوید، می گویید فعلا وقت اذان مغرب نشده در خیابانها نگاه کنیم ببینیم اطلاعیه ها چه نوشته است. می آیید می بینید اینجا نوشته است که من تنها راضی ام کسانی وارد منزل من بشوند که این رضایت مرا بدانند. خب این رضایت من یعنی همین رضایت تعلیقیه. همین رضایت به نحو قضیه حقیقیه. آیا می توانید بگوئید نه بنده متوجه نشدم؟ می گویند چه چیزی را متوجه نشدی؟ سواد نداری که الحمد لله داری، فهم هم که الحمد لله داری، چرا متوجه نشدی. وقتی اینجور شد شدی مصداق العالم بهذا الرضا بنحو القضیة الحقیقیة. وارد منزل می شوی می گوئی الحمد لله یک افطاری هم گیرمان آمد. آن دربان می گوید شما چه جوری آمدی؟ می گوئی ناراحت نباش من نگاه کردم اطلاعیه را که دیدم شدم مصداق العالم بهذا الرضا بنحو القضیة الحقیقیة. شدم موضوع. اذن مولای شما یعنی مالک هم که به نحو قضیه حقیقیه بود. هر کسی واجد شرائط این موضوع است مشمول اذن مولا است. مشکلی ندارد.

اصلا بحث جعل و مجعول را ما به شما بخشیدیم. رضا یک امر تکوینی است، جعل و مجعول ندارد. ولی رضا یک امر تکوینی است که به عنوان کلی تعلق می گیرد. هر چیزی یا حب یا رضا که به عنوان تقدیری وکلی تعلق می گیرد و نیاز ندارد که این عنوان در خارج موجود باشد، می توانید شما تصویر بکنید همین اخذ علم به جعل در موضوع مجعول را در او. بگوئید اخذ العلم بالرضا بنحو القضیة الحقیقة فی موضوع الرضا. هیچ محذوری ندارد. چرا؟ برای اینکه دور پیش نمی آید.

ولی اگر همین آقا فردا بگوید یک تجربه دیگری بکنیم، من راضی ام کسی وارد منزل من بشود که بداند من راضی ام او وارد منزل بشود. أنا راضی بدخول من یعلم بأنی راض بدخوله. این می شود اخذ علم به مجعول در موضوع مجعول. این محال است. اما آن اولی این بود که می گفت أنا راض بدخول من یعلم بهذا الرضا. به نحو قضیه حقیقیه. اما اگر بیاید بگوید أنا راض بدخول من یعلم بأنی راض بدخوله. محال است و دور می شود. چرا؟ برای اینکه شما می گوئید اول من باید علم پیدا کنم به رضای مولا به دخول من در دار تا مولا راضی بشود به دخول من در دار. خب من چه جوری علم پیدا کنم به رضای مولا به دخول من دار تا بشوم موضوع؟ دور می شود دیگر. علم من به رضای مولا به دخول من فی الدار در نظر من عالم متوقف است بر اینکه مولا راضی باشد به دخول من فی الدار.

پس یکوقت می گوید من راضی ام به دخول کسی که بداند که من راضی به دخول او در دار هستم. این دیگر قضیه حقیقیه نیست. این فعلیت رضا است. شما وقتی تابلو را می بیند که نوشته: باسمه تعالی أنا راض بدخول من یعلم بأنی راض بدخوله. می گوئی ای صاحب خانه خدا از تو نگذرد با احساسات مردم داری بازی می کنی، اینکه تحقق موضوعش دوری است. چرا؟ برای اینکه من از کجا علم پیدا کنم به اینکه تو راضی هستی من وارد خانه تو بشوم؟ رضایت تو به دخول من در خانه ات توقف دارد بر علم من به رضایت تو به دخول من در خانه ات. و علم من هم به رضایت تو به دخول من در خانه ات در نظر من توقف دارد بر همین رضایت. می شود دور.

اما در مثال قبلی اینطور نبود. نمی گفت من یعلم بأنی راض بدخوله. می گفت من یعلم بهذا الرضا الکلی علی نهج القضیة الحقیقیة. شما وقتی نامه را می خوانی، علم پیدا می کنی که مولا یک رضایت تقدیریه و کلیه دارد به نحو قضیه حقیقیه. راضی هستم به دخول کسی که این رضایت را به همین نحو کلی و قضیه حقیقیه و قضیه شرطیه بداند. تا نامه را خواندی علم به این رضای کلی پیدا می کنی. وقتی علم به این رضای کلی پیدا کردی مشمول این خطاب می شوی، سریع به خانه زنگ می زنی که ما افطار جائی هستیم.

ولذا اصلا بحث دائر مدار جعل و مجعول نیست. آقای صدر هم یکجا متأسفانه این اشتباه را مرتکب شده است که می گوید این بحث ما مختص است به جائی که جعل و مجعول دارد. نه آقا! جعل و مجعول نمی خواهد. بلکه هر کجا که ما بتوانیم متعلق حکممان یک عنوان کلی باشد ولو آن عنوان در خارج موجود نباشد، مثل رضا، حب.

سؤال وجواب: دیگر رضا امر تکوینی است لا یشتمل علی جعل و مجعول.

آنوقت وقتی آقای صدر می گوید جعل و مجعول، بعضی آقایان اشکال می کنند که شما منکر وجود حقیقی مجعول هستید.

البته این اشکالشان که واضح نیست، چون مراد آقای صدر از مجعول یعنی شمول الخطاب لهذا المکلف بتبع انطباق موضوع الخطاب علیه. مرادش از مجعول این است که واین قابل انکار نیست. آن چیزی که آقای صدر انکار می کند وجود حقیقی مجعول است وراء جعل، که آن بحث دیگری است، که بخواهد در نفس مولا بعد از تحقق موضوع یک امری حادث بشود. نخیر، هیچ چیزی در نفس مولا بعد از تحقق موضوع حادث نمی شود.

به هر حال ما اصلا بحثمان را با بحث جعل و مجعول پیوند نمی زنیم تا اصلا این حرفها هم پیش نیاید.

اقول: خب این بیان آقای صدر بیان خوبی است. اما شبهه ای که دارد این است که گفته می شود: پس مسافری که جاهل است به وجوب قصر، اولا باید بگوئید دیگر ولو ترک تعلم بکند عقاب نمی شود. چون شرط وجوب قصر علم به جعل است. این آقا عالم به جعل نیست ولو نشأ عدم علمه عن ترک التعلم. در حالی که مقتضای اطلاقات این است که هر مسافری مکلف است به وجوب قصر، فقط دلیل آمده است که می گوید من أتم فی موضع القصر جاهلا فلا اعادة علیه. اطلاق دلیل تعلم می گوید خطاب المسافر یقصر را باید تعلم بکنی مثل هر خطاب تکلیف دیگر.

سؤال: ظاهرش این است که استحقاق عقاب ندارد دیگر. جواب: چرا؟ اگر گفتند که من أتم فی موضع القصر جهلا بالحکم فلا اعادة علیه یعنی فلا عقاب علیه؟ کجا گفته اند فلا عقاب علیه؟ معنایش این نیست.

اشکال دیگری به کلام آقای صدر این است که: جناب آقای صدر! لازمه فرمایش شما این است که آنوقت مسافر جاهل به وجوب قصر مکلف باشد به جامع بین القصر و التمام. و اگر نماز از او فوت شد باز هم در قضاء بر او جامع بین قصر و تمام واجب باشد. چون فاته الجامع. المسافر الجاهل بوجوب القصر فاته الجامع بین القصر والتمام، إقض ما فات کما فات.

اقول: اگر کسی این اشکال را به آقای صدر بکند ما این اشکال را جواب دادیم، گفتیم اصلا روایات إقض ما فات کما فات به این لسان نیست. او می گوید إن فاتک فی السفر فاقضها کما فات. یعنی نماز از تو در سفر فوت شد باید نماز قصر قضاء کنی. ظاهرش این است دیگر. ولو در داخل وقت بخاطر جهل به وجوب قصر مکلف بودی به جامع بین القصر و التمام.

پس این توجیه آقای صدر معقول است ولکن همان اشکال اول را دارد که لازمه اش این است که دیگر بر ترک تعلم هیچ کس عقاب نشود. اگر اینجور است دیگر ما صلاة مسافر را برای چی برویم یاد بگیریم. راحت این همه مسائل مشکل را یاد نمی گیریم در سفر نماز تمام می خوانیم. چون ما جاهلیم به وجوب قصر نماز تمام می خوانیم از باب تخییر. و این فقهیا قابل التزام نیست.

توجیه دیگری که هست غیر از توجیه آقای صدر، توجیهی است که آقای خوئی ره کرده است.

آقای خوئی ره فرموده: ما ملتزمیم در حق جاهل به وجوب قصر زیادة الرکعتین الاخیرتین مبطل نیست.

آقا! اگر جاهل به وجوب قصر هستی، اگر نماز چهار رکعتی خواندی دو رکعتش مأموربه است. آن دو رکعت آخر امر ندارد زیاده است، ولی زیادة غیر مبطلة.

ظاهرا آقای خوئی ره علت اینکه این توجیه را انتخاب کرده، نه توجیه تخییر بین القصر و التمام را، توجیه تخییر بین القصر والتمام فی حق الجاهل را رد کرده، با اینکه در اصول این را می گفت، می گفت مسافر جاهل به وجوب قصر مخیر است بین القصر و التمام، اما در فقه آمده می گوید نه او مکلف است به قصر، زیادة الرکعتین الاخیرتین مبطل نیست.

چرا این کار را کرده است؟ ظاهرا بخاطر اینکه از آن شبهه إقض ما فات کما فات خلاص بشود. که ما گفتیم اصلا آن شبهه شبهة ضعیفة.

به هر حال این توجیه فقهی آقای خوئی این است.

سؤال وجواب: چون می گوید زیادت رکعتین اخیرتین فی حال الجهل مبطل نیست. بعد الوقت هم جاهلید یا نه؟ اگر جاهلید خب این هم مبطل نیست. اگر کسی در حال جهل به وجوب قصر زاد رکعتین اخیرتین این زیاده مبطل نیست. ولی بعد از اینکه عالم شدید، دیگر آن زیاده رکعتین اخیرتین شما مبطل است.

سؤال وجواب: ملتزم می شود که اگر کسی از روی جهل به وجوب قصر نمازهایی را که در سفر از او فوت شده چهار رکعتی قضاء کند، خب می تواند ملتزم بشود که این نمازها صحیح است طبق اطلاق این روایات. برفرض هم ملتزم نشود یک قیدی می زند، می گوید زیاده رکعتین اخیرتین در نماز ادائیه مبطل نیست.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره اشکال ندارد، ولی یک توجیهی است در خصوص اتمام فی موضع القصر. ولی می گوئیم جناب آقای خوئی! مگر فقط مسأله ما اتمام فی موضع القصر است؟ در جهر فی موضع الاخفات چه می گوئید؟ در اخفات فی موضع الجهر چه می گوئید؟

یک مسأله دیگر بگویم: شمای آقای خوئی در منهاج الصالحین تان بر اساس روایت موسی بن عمر می گوئید اگر کسی قصد اقامه ده روز بکند نمازش تمام است. روایت می گوید فإن ترکه جاهلا فلا اعادة علیه. آقای خوئی هم در منهاج فتوی داده، می گوید اگر کسی در حال اقامه عشرة ایام وظیفه اش چهار رکعت است ولی دو رکعت خواند، این نمازش اعاده ندارد. خب آنجا چطور توجیه می کنید؟ آنجا قصر فی موضع التمام است در این ناوی اقامه عشرة ایام. اینجا دیگر با این بحث زیاده رکعتین اخیرتین نمی توانی توجیه کنی. اینجا نقیصه رکعتین اخیرتین است.

البته (این را هم فقهیا بگویم) آقای خوئی ره این روایت را با توثیق کامل الزیارات درست کرد، گفت موسی بن عمر اگر ابن بزیع باشد ثقه است، اگر ابن یزید باشد در کامل الزیارات آمده است. بعد در این اواخر از این نظریه توثیق کامل الزیارات برگشت ولی منهاج الصالحین را عوض نکرد. این مسأله از آن مسائلی است که باید عوض می شد، برای اینکه بر اساس نظر رجالی قدیمی آقای خوئی ره بود. موسی بن عمر شاید ابن یزید است نه ابن بزیع و او هم تنها در کامل الزیارات آمده است. والحمد لله رب العالمین.